

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در استطاعت حج و جنبه عدم شرطیت استطاعت نسبت به حج به عنوان شرط و جوب بود. عرض شد به مقتضای آن طبیعت اولیه و صرف نظر از ادله آن خود طبیعت اولیه استطاعت اقتضای شرط واجب بودن را می کند یعنی شرط الوجود نه اقتضای شرط الوجود که استطاعت به عنوان شرط و جوب باشد و مثل سایر احکام و تکالیف عبادی و غیر عبادی که چه طور خود استطاعت در آنها به عنوان یک شرط عقلی و یک شرط وجودی است، البته اگر ما طبق مبنای مرحوم صاحب فصول شرط وجودی را هم یکی از دو قسم شرط عقلی بدانیم باز تفاوتی در این مسئله ندارد چه شرط وجودی باشد چه شرط عقلی، باز از عهده شارع خارج است.

شارع در بیان تکلیف اگر نظری بر تقید قیدی نداشته باشد، نفس تکلیف اقتضای اطلاقیت می کند و آن اطلاقیت (مثل سایر موارد اطلاق) خود این

تکلیف بر مکلف القا می‌شود بدون ایّ قید و بدون ایّ شرط و بدون ایّ جهة و لذا آن چه از مکلف خواسته می‌شود و مقصود مولا از القاء خطاب است، نفس صرف الوجود این متعلق تکلیف است، آن صرف الوجود از مکلف خواسته می‌شود و غرض از تکلیف همان است و دیگر اتیان به آن صرف الوجود بر عهده مکلف است، حالا خود مکلف گاهی از اوقات این راه را انتخاب می‌کند گاهی راه دیگری انتخاب می‌کند آن دیگر به عهده اوست. وقتی که می‌گوید اکرم زیدا ليله الخميس در این جا اکرام زید بایّ نحوکان باید محقق بشود، اگر فرض کنید که این در فلان شهر قرار دارد باید بیاید در قم و زید را در ليله الخميس اکرام کند. دیگر شارع و مولا به او نمی‌گویند که باید چند روز زودتر مسافرت کنی و بیایی، مولا در کیفیت اتخاذ طریق به ایجاد صرف الوجود (یعنی همان وجود متعلق تکلیف) کاری ندارد این را می‌گویند شرط الوجود. شرط وجود برای آن امر خارجی.

یا این که اصلا فرض کنید این شخص می‌گوید

من یک ساعت قبل از این وقتی که برای اکرام زید است از فلان شهر می‌آیم، مولا می‌گوید آخر از کجا؟ می‌گوید من طی الارض دارم اصلاً می‌خواهم با طی الارض بیایم قم. خوب خودت می‌دانی می‌گوید من فرض کنید که ماشین دارم می‌گویم با ماشین بیا می‌گوید من طیاره دارم با طیاره می‌آیم آن دیگر در اختیار آن فرد است و همین طور در نحوه اکرام که اکرام به چه نوعی باشد در اختیار است مگر این که مولا خودش مشخص کند و آن نوع طعام را خود او در این جا تعیین کند.

پس بنابراین مسئله استطاعت در این جا یک مسئله عقلی است و به عنوان شرط ایجاد برای آن وجود متعلق تکلیف است در خارج.

حالا چه این که در بعضی از اوقات مولا خودش هم تصریح کند بر این مسئله تفاوتی ندارد [مثلاً] ان استطعت اکرم زیدا ليله الجمعة، حالا فرض کنید که شخص بگوید من در فلان شهر هستم مولا می‌گوید خوب بلند شو برو در شهر خودت اکرام بکن می‌گوید به من ارتباط ندارد ان استطعت یعنی اگر نمردی اگر

آجر به کلهات نخورد اگر فرض کنید که این جا پایت نشکست، بلا سرت نیامد یا این که استطاعت مالیه نداشتی فرض کنید که دزد مالت را برد صبح بلند شدی دیدی دزد مالت را برده و نمی توانی اکرام کنی. این مسائل خارجی را که خود عرف هم می فهمد و تشخیص می دهد که چگونه استطاعت سلب می شود و چگونه استطاعت حاصل می شود و این به اصطلاح بستگی به نظر عرف دارد.

این مسئله بسیار مسئله مهمی است! یکی از کلیدهای اجتهاد و استنباط همین است که انسان ملاحظه کند ببیند حکمی را که شارع بیان کرده و تکلیفی را که مقید به او کرده آیا این تکلیف، تکلیفی است که منزل بر عرف است و منزل بر حکم عقل است یا این که شارع در این جا نظر خاصی داشته و در بیان این مطلب از خود اعمال رویه کرده است. به استطاعت که شما نگاه کنید آن طبع اولی...

لذا شما می بیند تمام روایات اصلا به این نقطه تکیه دارد (خیلی عجیب است) در بسیاری از موارد ما می بینیم احکامی را که شارع گفته تمام این احکام

همگی منزل بر این نکته اساسی و فطری و عقلی و عقلایی و همین سیره و مشی عقلائیه است، منتهی در آن جا خود شارع هم به عنوان احد من العقلا همان نکته را در آن تأکید کرده و همان مسئله را در آن بیان کرده است .

عرض شد در قضایا و مسائلی که اتفاق افتاده، اتفاقاً دو یا سه روز پیش بود شنیدم که یک بچه‌ای و نوجوان هفده ساله را که چند سال پیش مرتکب یک قتلی شده بود و چند سال همین طور مانده بود اعدام شد! حتی شنیدم بعضی از آقایان هم در همین قم اعتراضی کرده بودند که این نباید اعدام شود. خوب اینها هم محل نظر است یک نوجوان هفده ساله در نوجوانی که مرتکب یک قتل می‌شود، خوب این هفده ساله هنوز تکلیف نشده، تکلیف نماز شده ولی تکلیف نسبت به این مسائل نشده و هنوز نمی‌تواند تشخیص بدهد، شما که نبودید در آن وقتی که این عمل اتفاق افتاده بر چه اساسی بوده و چه طور او این [عمل را مرتکب] شده، هفده ساله را که اصلاً نمی‌شود روی حرف او حساب کرد، وقتی که یک

نوجوان هفده ساله بخواهد یک معامله فرض کنید  
پانصد هزار تومانی بکند شارع اجازه نمی‌دهد! و  
می‌گوید این هنوز سفیه است این هنوز خوب و بد  
را نمی‌تواند تشخیص دهد چه طور در مسئله قتل که  
مسئله به این مهمی و دقیقی و ظریفی است، و هزارها  
احتمال می‌رود که در آن لحظه انجام قتل اتفاق افتاده  
باشد و هیچ کس هم خبر ندارد، می‌گوید آقا این زده  
و کشته و تمام شد! این که نمی‌شود! و بعد هم چند  
سال بماند و همین طور و بعد هم اعدام کنند! این‌ها  
صحیح نیست هیچ کدام این مسائل صحیح نیست و  
تمام اینها بر عهده آن قاضی است که حکم می‌کند و  
باید حساب پس بدهد. این نیست که صرفاً فرض  
بکنید که این پانزده سالش تمام شد و...

و الان وجدان افراد این مسئله را نمی‌پذیرد شما  
الان به همه افراد نگاه کنید می‌گویند چرا چرا چرا  
این چرا چرا چرا می‌دانید مال چیست؟ به خاطر این  
است که این مسئله با مسئله فطری نمی‌سازد ولی اگر  
همین فرض کنید که یک جوان بیست و پنج ساله  
باشد خب اشکال ندارد مرد بزرگ است قتل کرده آن

هم باید دقیقاً مشخص بشود در لحظه قتل چه طور بوده نیت چه طور بوده چه اراده‌ای داشته شاید اصلاً قصدش قتل نبوده فرض کنید که کشیده‌ای به او زده و می‌خواسته ضربه‌ای وارد کند بعد خود او خودش را در یک موقعیت قرار داده و.... در این ها هزار تا حساب و کتاب هست! یعنی آن قاضی باید پدر خودش را در بیاورد تا این که برسد به این نتیجه‌ای که آیا این واقعا مستحق قصاص است یا مستحق قصاص نیست؟ نود و نه درصد تمام این ها شبهه عمد است! یک درصد اگر فرض کنید که بگوییم که این ها قصاص است! خب این را فطرت نمی‌پذیرد چرا چون خدا بر اساس همین فطرت و بر اساس همین عقل احکام را نازل کرده است. شما وقتی که می‌گویید **وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ...** ﴿النساء، ۶﴾ وقتی که بچه پانزده ساله به بلوغ رسید پول دستش ندهید حرام است، حرام است آن ارثی که از پدر به این رسیده به دست این داده بشود **فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا** وقتی که فهمیدید عقلش آمده درست شد

و بسته شد و می‌تواند صلاح و فساد خودش را تشخیص بدهد آن وقت باید فان‌انستم منهم امتحانش کنید ببرید او را در معاملات این طرف و آن طرف این را بخریم چه طور است مسائل را از او نظر خواهی بکنید ببینید جریان اجتماع شرایط این‌ها را می‌فهمد؟ یک دفعه بردارید فرض کنید که سه میلیارد بدهید دستش؟ یا نه آن سه میلیارد را می‌بره هوا یا می‌ریزد در چاه؟ ببینیم با این وضعیت چه کار می‌کند؟

می‌گویند یک فقیر بیچاره ای بود که یک مرتبه انتخابش کردند که پادشاه بشود و یک دفعه این پادشاه شد، فردا گفت بروید همه مال خزانه را بند تنبان بخرید! گفتند آقا مگر مملکت چقدر به بند تنبان نیاز دارد؟ گفت من این قدر بی بند تنبانی کشیده‌ام که اگر تا آخر عمرم این خزانه پر بشود و خالی بشود من فقط بند تنبان برای این مملکت می‌خرم! درد این مملکت فقط بند تنبان است نه هیچ چیز دیگر! بند تنبانشان را نگه دارد سفت که نیفتد! خب حالا این در یک چنین وضعیتی اگر یک



ارثی از بابا به او برسد همه را برمی دارد خراب می کند و انانستم منم رشدای یعنی وقتی امتحانشان کردی و تجربه کردی و یک پول دستش دادید اول یک میلیون، دیدید با این چه کرد بعد کم کم ده میلیون دادی دیدی چه کرد بعد فهمیدی که بین پول و مس و چدن فرق می گذارد بین پول و آجر فرق می گذارد وقتی فهمیدید... آن هم کم کم می دهید که عادت بکند نسبت به مسائل تا این که بتواند تحمل کند نفسش تحمل کند یک چنین پدیده تازه ای را و یک دفعه دست پاچه نشود و همه را بزند به توپ خلاص بکند.

این یک مسئله عرفی و عقلی است در تمام دادگاه ها در دنیا الان از این شیوه عمل می کنند هیچ کسی نمی گوید که فرض کنید که تا پانزده سالش شد پول بدهند، می گویند غلط است! می خندد! مسخره می کند! این مسخره کردن و خندیدن یعنی همه اش هم به حساب بی دینی است؟ نه، قانون می گذارد اصلاً برای خودش برای مملکت خودش قانون می گذارد و این قانون را خودش و بچه اش هم انجام

می‌دهد و برای فامیل و برای همهٔ افراد انجام می‌دهد  
چرا؟ بر اساس جری اجتماع یعنی جری اجتماع و  
سیرهٔ عقلانی در اجتماع اقتضای این مسئله را می‌کند  
درست شد؟

خب در مورد قصاص هم مسائل همین طور  
است، چطور انسان یک بچهٔ شانزده هفده ساله که  
آمده یک جنایتی کرده و بعد انسان نمی‌فهمد که چی  
بوده چطور بوده مثلا چه جور (مخصوصا این  
بچه‌هایی که یک چیزی به ایشان می‌دهند تحت تأثیر  
احساسات قرار می‌گیرند) شاید به او حرفی زده  
نمی‌دانم این چه کرده خلاصه این به این راحتی  
نیست که انسان بخواهد این کار را انجام دهد. خیلی  
مسئله مشکل است خیلی مسئله سخت است بنده  
مطالبی دیدم در این زمینه از بزرگان که در قضایای  
مختلف آن چه را که حکم می‌کردند که اصلا خیلی  
تفاوت می‌کند با آن چه که می‌گذرد! خیلی نسبت به  
مسائل و این‌ها تفاوت می‌کند!

خود شما الان یکی از مسائلی که بخواهید نگاه  
بکنید خود بنده در درس مرحوم آقای میرزاهاشم

آملی بودم (خدا رحمت کند، ایشان مرد خوبی بود،  
مرد خوش نفسی و فاضل و خوبی بود) در بحث  
بلوغ راجع به بلوغ دختر که در نه سالگی بود یا مثلا  
راجع به پسر وقتی که صحبت می کردند، ایشان هم  
نظریه شان همین بود می گفتند آخر این دختر نه ساله  
که باید عروسک بازی کند، این که به واسطه ترک  
صلاه خدا عقابش نمی کند! این که برمی دارد  
عروسک را می گیرد بغل خودش می خواباند حالا  
این اگر شب نماز مغرب و عشاءش فوت شد و اتفاقا  
فرض کنید که در همان خواب هم از دنیا رفت حالا  
این ملائکه این را عقاب می کنند؟! خب این قدر یک  
عروسک هم نمی فهمد چرا عقابش می کنند!؟

چندی پیش من یک جایی بودم بچه ای بود تازه  
دوازده سالش هم بود و سه سال هم از بلوغی که  
می گویند گذشته بود آقا سر یک عروسک دعوا و  
کتک کاری شد. به باباش گفتم دختر بالغت را ببین!  
(باباش می گفت که این بالغ شده) گفتم دختر بالغت  
را نگاه کن این که تازه سه سال هم از بلوغش  
گذشته! نه سال که هیچ، نه ساله بود چشمش را هم

در می آورد! آخر به کتک زدن فقط اکتفا کرده! گفتم دختر بالغت را نگاه کن تازه سه سال هم از بلوغ گذشته برای یک عروسک دارد چه کار می کند دارد بابای اون را در می آورد آن وقت همین دختر موقع نماز که شد آمد چادر برداشت و سرش کرد و جانماز انداخت و نماز خواند. یعنی او سر عروسک کتک کاریش را می کند اما این جا هم فرض کنید که به خاطر همان روحیه دینی و ایمان و نفسی که به عبادت تمایل دارد و طبیعت آمده این کار را انجام داده، خوب حالا فرض کنید نماز ظهر و عصر را نخواند این جایش در جهنم است؟ نه بابا مسخره است همین خنده شما یعنی چه؟ یعنی ما که هیچ عقل نداریم، داریم می خندیم آن خدایی که حکیم علی الاطلاق است او نمی خندد؟! خوب ما که هیچ چیز سرمان نمی شود، با این عقل ناقص خودمان داریم به این حکم می خندیم آن وقت او که علام الغیوب است آن که مُشْرِف بر نفوس است آنی که مقام رحمانیت و رحیمیتش کذا و کذا است بیاید بگوید نماز است، از همان لحظة تسع سنوات چنان گردنت را می زنم،

کلهات برود یک فرسخ آن طرف تر! این خدا را اصلا  
ما قبول نداریم که بخواهد بیاید و با بندگانش این  
جوری عمل بکند.

خب ببینید ما در خیلی مسائل داریم در بسیاری  
از مسائل وقتی که شما نگاه بکنید می بینید اصلا  
مسائل منظر است فرض کنید یکی از مسائلی که الان  
به نظرم آمد مثلا فی الغنم الصائمه زکوة، فی الغنم  
المعلوفه لیس بالزکوة خب زکات در غنمی که  
غذایش از گیاه بیابان است این فرض کنید چنین  
است اما اگر او به واسطه علف به واسطه به اصطلاح  
تعریف یعنی خریدن علف و مزرعه خود شخص این  
گوسفند رشد کرده در آن لیس بزکوه خب قضیه  
روشن است دیگر آن پول داده وقتی پول داده که  
نباید دیگر به این زکات تعلق بگیرد اگر نمایی داشته  
در بحث خمس می رود در آن جا که مربوط به ارباح  
مکاسب است ولی غنم همین که صائمه می شود (این  
البته در این جا یک اختلافی است که نوع زکوة در  
بعضی دارد که نصف کردند ولی نه آن قول مشهور  
به اصطلاح عدم زکات است) خدا می گوید این دارد

علف بیابان را می خورد خب از جیبت هم که خرج نکردی وقتی خرج نکردی باید زکاتش را بدهی یعنی یک چیز طبیعی می آید این مسئله..

یا مثلاً فرض کنید که در بسیاری از موارد دیگر، مثلاً در همین کیفیت صلوه نسبت به افراد مختلف، مریض باید چه طور بخواند او باید چه طور بخواند در مورد صوم **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ**

**هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿البقرة، ۱۸۵﴾** در مورد ترجیح

رویات بر یک دیگر هزار مورد شما پیدا می کنید که در آن موارد قبل از این که بخوانید مراجعه کنید به بیان شارع نسبت به حکم خود همان فطرت اولیه، همانی که نظر می اندازید یک دفعه ذهن شما می رود به این که قاعدتاً در این جا باید این جور باشد، قبل از این که اصلاً مراجعه کنید قبل از این که ببینید بیان شارع را ببیند این ذهن می رود به یک سمت که حکم در این تکلیف به این کیفیت است یا به آن کیفیت است این چرا می رود؟ چرا؟ چون خدا در انسان

فطرت قرار داده عقل قرار داده بر اساس آن خب البته هر شخصی اطلاعش بیشتر باشد به همان مقدار آن عقل او سازج تر و خالص تر و مجرد تر می تواند احکام را بگیرد.

لذا هر چه انسان از نقطه نظر علمی و از نقطه نظر روحی به مقام تزکیه برسد دیدگاه او نسبت به تکالیف و احکام متفاوت تر خواهد شد. هر دو قضیه یکی آن جنبه علمی شخص بالاتر برود این یک دیدگاه نسبت به افراد فرق می کند نسبت به تکالیف فرق می کند دوم آن جنبه روحی او مجرد نفس او بالا برود. لذا دارد که «لایحلّ الفیاء لمن لا یتفتی من اللّٰه بصفاء سرّه و اخلاص عمله و علانیته و برهان من ربه»<sup>۱</sup> این به این قضیه برمی گردد که وقتی انسان از نقطه نظر مجرد نفس به مقام اتصال برسد تازه آن موقع می فهمد به مردم چه بگوید تازه آن موقع می فهمد که با هر کسی چگونه صحبت بکند و هر حکمی را نسبت به شخصی داده به شخص دیگر سرایت ندهد و برای هر شخصی حکمی جداگانه کند این به این جهت برمی گردد این قضیه اصلا

---

<sup>۱</sup> - مستدرک الوسائل ج ۱۷ باب ۱۵ حدیث ۱؛ بحارالانوار ج ۲ باب ۱۶

واقعیت مسئله این است واقعیت مطلب این است .  
یک شخصی آمده خدمت امام صادق علیه  
السلام یا بن رسول الله من سالهاست که نماز  
نخواندهام حضرت فرمودند باید بروی نمازت را  
بخوانی یک شخص دیگر آمده فی المجلس آمده از  
حضرت سوال کرده پانزده سال است چقدر است  
(الان سالش یادم نیست) نماز نخواندهام حضرت  
فرمودند اگر توانستی هر وقت حال داشتی مثلا  
نمازت را بخوان هر وقت توانستی مثلا آن راوی  
می گوید نسبت به اول حضرت گفتند خب این دو تا  
باهم فرق داشتند با هم تفاوت داشتند یک شخص  
در مورد حج می آید از حضرت سوال می کند در  
هنگام مخالفتش با اهل بیت حالا ناصبی بوده احتمالا  
ناصری بوده ولیکن همان طوری که اگر نظر رفقا  
باشد گفتیم ناصبی هم متفاوت است جهات ناصبی  
این ها هم خیلی متفاوت است افراد آنها هم متفاوت  
است حضرت فرمودند که احب ان تعید خب است  
که دوباره حجت را انجام بدهی به یکی حضرت  
می فرمودند که لازم نیست انجام بدهی به یکی  
می گویند که يجب علیک این يجب علیک یا احب  
یا لابعث این سه مرتبه مختلف در حالی که همه این



ها ناصبی هستند برای چیست؟ در حالی که همه ناصبی بودند.

آن که آمده حضرت به حالش نگاه کرده به میزان نصبش نگاه کرده شاید یک ناصبی بوده در یک حدی که آن قدر عناد داشته که هیچ حکمی از او پذیرفته نشده بود در نصب با اهل بیت اصلا حکمی از او پذیرفته نمی شود این یک.

ثانیا خود حال آن شخص، می تواند برود نمی تواند برود استطاعت مالی برای اعاده حج دارد؟ قدرت و توان جسمی دارد یا ندارد تمام این ملاکها ملاکهایی است که یک نفر با آن عقل فطری خودش و آن عقل خدادای خودش می تواند همه این ها را لحاظ کند.

این مسئله کلید استنباط است یعنی عَرَضَةُ احکام [بر فطرت و عقل] قبل از مراجعه به شارع، خود عَرَضَةُ احکام و تکالیف بر فطرت و عقل، مجتهد باید در وهله اول به این مسئله فکر کند.

پس اینطور نباشد که شما برای استنباط یک حکمی بروید در رساله نگاه کنید نه این جور نباید باشد نگاه کنید ببیند عقل و فهم و فکر شما صرف

نظر از جوانب خارجی با توجه به مسائلی که در اینجا هست چه اقتضایی می‌کند آن را برای خودتان نگه دارید آن گاه بروید سراغ آن ادله. و اول سراغ فتاوی فقها و علما هم نباید بروید، چرا؟ چون آنچه را که آن‌ها فهمیدند از همین روایات و بر اساس مرتکبات ذهنی خودشان فهمیدند و اگر شما بروید سراغ آنها آن چه را که از ناحیه منبع و مدارج و مسانید باید به عهده شما برسد از آنها عقب می‌مانید و نفس شما نسبت به او غفلت می‌کند.

بر اساس آن چه را که فعلاً مطرح است اول در هر قضیه فوراً یک اصل ایجاد می‌کنند یک اصل موضوعی، بعد تمام موارد مشکوک را حمل بر او می‌کنند این کار به هیچ وجه صحیح نیست و غلط فاحشی است.

در مقام اجتهاد و استنباط باید اولین کاری که می‌کنید به عقل خودتان مراجعه کنید چون آن اول است آن چرا که اول می‌فهمید نسبت به این مسئله چه به نظر می‌رسد، وقتی که این قضیه برایتان به اصطلاح یک صورت ابتدایی پیدا کرد آن موقع بروید

سراغ ادله آیات قرآن و روایات و بس تمام شد آن حکم تان را آن به اصطلاح نظرۀ اجتهادی و استنباطیتان را به واسطۀ این قضیه ببندید، البته ملاحظات زمان ائمه علیهم السلام را کاملاً باید داشته باشید جریانات و مسائل تقیه و امثال ذلک چه از نقطۀ نظر سند و چه از نقطۀ نظر دلالت و چه از نقطۀ نظر جهت روایت تمام این ها را بایستی که مورد نظر قرار بدهید مسئله که تمام شد فتوا را که دادید استنباط را که کردید آن موقع بردارید نگاه کنید که شیخ طوسی چه گفته علامه فرض کنید که در فوائد چه گفته شیخ طوسی در آن جا چه فرموده در تهذیب چه نظری داده بعد آن وقت اگر دلتان خواست یک سری هم به متأخرین بزنید بیشتر باید آن جنبۀ قدمای را در نظر گرفت چرا که آنها قریب الحدث هستند به زمان خود ائمه علیهم السلام چون به آن نزدیکتر هستند بهتر از این نظر می شود انسان استفاده بکند.

آن وقت انسان یک مرتبه نگاه می کند می بیند در یک فتوی بین آن چه را که گفته شده و بین آن چه که به نظر او می رسد صد و هشتاد درجه تفاوت

است! اصلا به طور کلی متفاوت است واقعا یک مسئله‌ای است که حوزه‌ها باید در این قضیه و مطلب خیلی بیشتر کار کنند.

این کتاب اجماعی که ما نوشتیم خیلی به اصطلاح این مسئله را جلو می‌برد که چطور حوزه‌های علمی ما به جای پرداختن به مدارک و مسانید اصلی که قرآن و روایات و احادیث اهل بیت باشد اینها را کنار گذاشته اند و به جای او فتاوی فقها را جانشین کرده اند اصلا خود به خود یعنی این طور شده تا می‌گویند شیخ فورا یک دفعه همه یک متر می‌نشینند عقب، خب چرا می‌نشین عقب؟ تا می‌گویند آقای فلان فتوی داده، فلان فقیه فتوی داده فلان شخص از بزرگان نسبت به این قضیه بابا او بزرگتر است یا امام سجاد علیه السلام؟ آن بزرگتر است یا امام باقر یا امام صادق یا امام رضا علیهم السلام؟ خب برای چه؟ مثلا اگر یک دلیلی نبود آنها یک چنین حکمی نمی‌دادند! نه آقا اشتباه کرده خب اشتباه کرده مثل سایر موارد مگر شما در افراد قائل به طهارت و قدس و عصمت هستید که می‌آید و آن

عصمت و طهارت را در کنار طهارت امام معصوم  
علیه السلام قرار می‌دهید؟! خب اگر مسئله این باشد  
خیلی از مسائل ما زیر و رو خواهد شد و تغییر پیدا  
می‌کند.

پس بنابراین وقتی که آن مطلب تمام شد آن گاه  
انسان می‌رود سراغ این مطالبی که خب به اصطلاح  
مطرح می‌شود و این حرفها.

تلمیذ: اول می‌رویم سراغ قرآن بعد می‌رویم  
سراغ.....

استاد: ببینید شما آخر با چه حسابی سراغ قرآن  
می‌روید من نمی‌گویم شما بیائید آن عقل و فطرت  
خود را به اصطلاح معیار و اصل قرار بدهید و مطلب  
را تمام کنید من آن حرف را نمی‌زنم اگر می‌گفتم،  
می‌گفتم قرآن را هم ببندید روایات را هم ببندید مثل  
این هایی که امروزی در می‌آیند و احکام جدید می  
آورند و مسائل حقوق بشری و چه می‌گویند که  
مخالف با احکام است این مسائل اشکال ندارد خب  
ما به این جاها کشیده می‌شویم! نه، صحبت این  
است که آن دیدگاه اولیه خود را در این قضیه ببینیم

خدا در دل ما و در درون این عقل متصل ما در این حجت باطنی ما چه قرار داده است خب نسبت به بعضی از مسائل می‌رسیم به بعضی ها هم نمی‌رسیم خب اصلاً اشکال ندارد نسبت به این ها نمی‌رسیم این که فرض کنید که در ارباح مکاسب خمس است یک پنجم خب از لسان شرع باید این قضیه روشن بشود فطرت ما نمی‌گوید یک پنجم شاید فطرت ما بگوید یک دهم، یک دوم، یک سوم میزانش به اصطلاح از ناحیه او تعیین می‌شود، نه، نسبت به آن مسائل و احکامی که عقل و فطرت انسان راهی دارد برای تشخیص آن، نسبت به آنها فکر می‌کنیم خب فکر کردن که اشکال ندارد یک فکری انسان انجام می‌دهد.

تلمیذ: می‌ترسیم آن را با رأی خودمان تفسیر کنیم.

استاد: نه دیگر ببینید ما با در نظر گرفتن این مسئله مراجعه می‌کنیم یک فقیه وقتی که می‌خواهد به حکم الله برسد این را می‌داند که بسیاری از مطالب در اختیار و اداره او نیست او باید از ناحیه شارع برسد ولی صحبت در این است که آن رأی

ابتدایی من می گویم که این طور نباشد، سریع، که اصلا ممکن است شما در عرض ده ثانیه به این تصویر ذهنی بخواهید برسید لازم نیست که بنشینید شبانه روز فکر کنید، در همان ثوانی اولیه انسان می تواند ببیند که نفسش به کدام طرف تمایل دارد به کدام طرف می زند وقتی که من الان احساس می کنم که روزه برای معده من ضرر دارد و اگر پزشک گفته اگر بگیری مرضت بد می شود و ان کتم مریضا و او علی سفر را هم من در قرآن نخواندم، نه، اصلا دفعه اولم است تازه مسلمان شده ام مسیحی هستم تازه مسلمان شده ام نه از قرآن خبری دارم نه از چیز دیگر ماه رمضان می رسد می گویم همه مسلمانها روزه می گیرند من هم باید فردا روزه بگیرم در حالی که مشکل دارم، درست شد؟ الان یک مسیحی که مسلمان شده نسبت به این چه حکمی می کند؟ قبل از این که برود قرآن را بخواند قبل از این که از مرجع تقلیدش سوال کند چه می گوید؟ می شود یا نمی شود؟ می توانم یا نمی توانم؟ این که این دچار تشکیک شده مال چیست مال همین فطرتش است اگر نبود که دچار تشکیک نمی شد تا این که برود سوال بکند! پس این

تشکیکی که برای او به وجود آمده که من قادر بر صوم هستم یا نیستم این به خاطر چیست؟ به خاطر همان حجت باطنی است که خدا به او داده . وقتی که نگاه می کند قرآن هم ندیده عجیب است خدا بیاید که بگوید که من مثلاً فرض کنید که با این وضعیت بخواهم روزه بگیرم این بعید است خب حالا برویم سوال کنیم می گویند آقا حکمش در قرآن است ! می آید نگاه می کند فان کنتم مریضا او علی سفر فعدہ من ایامِ اعجب گفتم که این نمی شود! این جور در نمی آید! این گفتم گفتم ها مال چیست؟ مال همان به اصطلاح حُجَجی است که بر اساس آن حجج باطنی، قرآن نازل شده بر اساس آن مبانی فطری آیات قرآن آمده انطباق شرع با وجود خارجی، شرع یعنی دستورات منطبق بر آن حقایق خارجی است .

لذا این به عنوان یکی از مسائل کلی در هر جا دیدید کاری انجام دادید چیزی را متوجه شدید که انجام آن کار یا در آن جریان قرار گرفتن نفس شما را مکدر کرد بدانید شرع در این جا گفته نکند .

مثلاً شرع گفته که در این جا این عمل، عمل قبیحی است یک عملی انجام دادید آمدید شطرنج



بازی کردید در عین این که فتوای بر حلیتس هم مثلا  
بعضیها دادند! بسیار خب تا این بازی را کردید یک  
دفعه دیدی میل به نماز رفت، بدانید یک جایش  
خراب است آمدید موسیقی گوش دادید که بعضی  
ها فتوی به حلیتس دادند وقتی موسیقی را گوش  
دادید حالا نسبت به آن مواردی که نه همین موسیقی  
آن حالت را نمی آورد آن یک بحث دیگر است آن جا  
باید به آن جهت شارع توجه کرد آنجا فرق می کند  
که بعد از مراجعه به ادله می بیند شارع یک نظر  
دیگری دارد تا گوش دادید، دیدید که آن حال قرآن  
خواندنتان دیگر نیست کشش ندارید یک ایرادی این  
وسط است در یک مکانی رفتید خود مکان هم تأثیر  
می گذارد، مکان ظلمانی، مکانی که مُکَدِّر است،  
تَکَدِّر می آورد وقتی نگاه کردی رفتن در این مکان  
ایراد دارد نشستی با کسی حرفی زدید و بعد از حرف  
زدن دیدید آن میل به عبادت آن احساس سبکی رفت  
تبدیل به کسالت شد شارع می گوید با این حرف نزن  
با این نباید صحبت بکنی این در نفست تأثیر سوء  
می گذارد اثر می گذارد و تمام این عبادات برای

چیست؟ برای مجرد است برای تقرب است و ارتباط  
یک شخص اگر موجب این بشود ارتباط می‌شود  
حرام! شوخی نداریم آقا حرام است! ارتباط با فرد  
می‌شود حرام صحبت کردن و سلام و علیک کردن  
می‌شود حرام، چرا؟ چون تمام آن خواص عباداتی  
که تا حال انجام دادی از تو می‌گیرد و کم کم  
می‌بردت و معلوم نیست این مسئله تو را به کجا  
می‌اندازد؟ چون نفس به واسطهٔ اقترابی که با فرد پیدا  
می‌کند کم کم به آن سمت جذب می‌شود و آن  
خصوصیات ظلمانی و نفسانی و دنیوی و شهوانی و  
شیطانی او را کم کم به خود می‌گیرد. این ظروف  
مرتبطه، خیال نکنید این قضیه فقط یک قضیه  
اخلاقی است و مستحب و مکروه است نه آقا حرام  
است! اگر ببینید ارتباطتان با افراد کم کم دارد شما را  
به کدورت می‌کشاند ارتباط با این حرام است، تمام  
خاصیت نمازتان تمام خاصیت ذکرتان، قرآنتان همه  
این‌ها چه می‌شود؟ از بین می‌رود این‌ها فقط مسائل  
اخلاقی نیست، بلکه نسبت به بعضی موارد کراهت  
دارد.

تمام احکام همه منزل بر چیست بر مسائل فطری  
است شما که می خواهید به قرآن و روایات مراجعه  
کنید همین طور چشم و گوش بسته می خواهید  
مراجعه کنید یا می خواهید قرآن و روایت بفهمید آن  
چه که شما می خواهید بفهمید باید با عقلتان بفهمید  
باید با عقلتان روایت را بفهمید این که الان به این آیه  
قرآن نظر می اندازد با دیدگاهی که در خودش ارتکاز  
دارد، نظر می اندازد منتهی اگر فکر کرد این آیه قرآن  
جور دیگر است آن وقت می آید دیدگاه خودش را  
تغییر می دهد که چیست شاید من اشتباه کرده باشم  
در خیلی از موارد انسان اشتباه می کند تصور می کند  
الان حکمی در قضیه این است در حالی که شارع نظر  
به امر دیگر داشته که از دیدگاه این مغفول مانده  
است.

تلمیذ: می توانیم بگوییم که بیشتر در مرحله اول  
در این احکام شارع تشخیص موضوع را به عهده  
عرف بگذارد.

استاد: این که نمی داند انسان در این جا گذاشته  
یا نه، ما که نمی دانیم من به طور کلی دارم می گویم

من منظورم در این جا این است که یک دیدگاه ابتدایی برای مجتهد ابتدئاً تصویر بشود وقتی آن دیدگاه ترسیم شد آن وقتی می‌فهمد که این از مواردی است که شارع به عهده عرف گذاشته یا نه؟ در هر قضیه در مورد صلوة شارع می‌خواهد نماز بخواند خب می‌گوید نماز بخوان صلّ کما رأیتونی اصلی نماز بخوانید من می‌بینم کمرم درد می‌کند از کجا می‌فهمم شارع این را به عهده عرف گذاشته؟ شارع که این را نگفته پس چه کار کنم؟ یک دفعه یک چیزی در من پیدا می‌شود که آیا من هم وظیفه دارم مثل شارع نماز را در حال استقامت بخوانم یا در حال جلوس، این را که شارع نیامده به من بگوید تا این پیدا می‌شود بروم از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسم یا رسول الله من کمرم درد می‌کند، دیسک دارم و نمی‌توانم، خیلی مشکل است، حضرت می‌فرمایند: بنشین!

تلیمذ: این تکلیف مالایطاق است؟

استاد: نه مالایطاق، حتی اگر فقط مشکل باشد طرف می‌تواند بخواند منتهی سختش است نه مالایطاق نیست که نتواند بخواند مشکل است حتی ما در حد این اشکال هم حتی چیز می‌کنیم. یک بنده

خدایی می‌گفت که اهل بیت ما حمل دارد و الان که ماه هفتم است می‌گویید که مشکل است می‌توانم برای نماز خواندن بنشینم یا نه؟ گفتم همین که احساس خستگی می‌کند بنشینید، حتی می‌تواند دستش را بگیرد و بلند شود. خدا و شارع از زن در حال حمل استراحت را خواسته به نحوی که باید این خودش و بچه وضعیتش در یک موقعیت راحت باشد حتما که نباید بیل به کمرت بزنند تا این که نماز را نشسته بخوانی! نه، همین که احساس می‌کنی الان در یک حالت سختی و مشقت هستی و حمد و سوره‌ای که می‌خواهی بخوانی... شارع می‌گوید حمد و سوره را باید راحت بخوانی آن حمد و سوره ای که در حال مشقت و نگرانی که حالا بچه نکند که چه شود، آن حمد و سوره را من نخواستم راحت بنشین قشنگ نماز بخوان.

در حالتی که خیلی‌ها می‌گویند نخیر تا وقتی که جانم در آن جا درآید باید نماز را بخوانی و سه تا عصا این طرف بگذاری و دو تا عصا آن طرف بگذاری اگر این‌ها کفایت نکرد دو نفر تو را بگیرند

من در همین فیضیه داشتم نماز می خواندم همان  
جا پشت سر آقا سید محمدعلی اراکی خدا رحمت  
کند آدم خیلی خوبی بود من در حال تشهد بودم  
کمرم خم شد یکی بغل من بود که حالا نمی گویم  
چه کسی است این دستش را گذاشت و کمر ما را  
راست کرد! بابا نمازت را بخوان تشهدت را بخوان  
تو به کمر من کار داری یا تشهد نماز می خوانی؟  
دوباره من این جوری کردم دوباره دست آقا آمد کمر  
ما را... هی دیگر ماند ما این جوری می کردیم دیدیم  
دستش پشت ما، آقا شما موکل بر کمر ماهستی یا  
نماز خودت را می خوانی؟ التفات کردید؟ نمازت را  
بخوان چه کار داری من اصلا بروم سجده به تو چه  
ربطی دارد؟ حالا هی راستمان بکن و چپمان بکن!  
مرحوم پدرمان به من فرمودند (ببینید این ولی  
خدا این است) در همین مسئله طواف درباره ازدحام  
هنگام طواف در بین مقام و بیت، گاهی از اوقات  
برای خود من اتفاق افتاده که واقعا شیره ما درآمد  
یعنی چنان این ازدحام فشار داد اصلا بعضیها

می‌میرند دیگر! آقا می‌میرند من جلوی چشم دیدم  
یکی مُرد! این چه طوافی است که شارع اجازه بدهد  
بایّ نحو کان باید در آن چند متری [بین بیت و مقام]  
انجام بشود؟ هیچ عقلی این را نمی‌پذیرد که بیاید  
طرف آن طوافی که باید با توجه باشد با ذکر باشد  
همه اینها برود کنار فقط به فکر این که نمیری این  
طواف شد؟ ولی ایشان این را می‌فرمودند انسان باید  
جوری طواف کند که راحت طواف کند و بتواند حال  
خودش را حفظ کند! این می‌شود حکم مطابق با  
فطرت آن وقت به ادله مراجعه می‌کند می‌بیند این‌ها  
اجازه نسبت به قضیه مثلاً داده شده آن میزان  
ضرورت و میزان را که می‌فهمد وقتی ادله می‌گوید  
ضرورت ما فقط افراد دیگر باشند می‌گویند فقط  
مرگ ولی نه ضرورت در این جا صرف فشار است،  
خب برو عقبتر آن طرف مقام طواف بکن، باید  
راحت باشی تا بتوانی حال خودت را داشته باشی این  
منظور من است و این قضیه باعث می‌شود که مجتهد  
بتواند بهتر آن روایات و مسائل را درک کند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ